

## تاملات آغازی در پایان

غلامرضا خاکی

### درآمد

در سه دهه گذشته که ذهنم بیش از پیش مدیریتی تر شده است، بر این باور جدی تر شده ام که بی هدفی، روح را در گرداب فرسایش روزمرگی ها فرو می برد. اما هدف چه باید باشد؟ آیا هر خواسته ام هدف است؟ اهداف در چه زمینه ای؟...

در زبان فارسی همانند پنداشتن واژگانی چون: منظور، مقصود، هدف، خواسته، امل، آرزو، آرمان و... آشفته ساز است. در دانش مدیریت اهداف، انواع، سلسله مراتب و نظامی دارد. هر کدام در نسبتی با هم هستند، از اهداف کلان و به قول امروزی ها راهبردی تا اهداف خرد و تاکتیکی که در جنگ و گریز زندگی باید در دامنه آنها جولان داد.

سالیانی بر پایه این باور هر اسفندماه، سالی که در حال پایان بود ارزیابی می نمودم و برای سال بعد هم اهدافی طراحی می کردم. هدف های اصلی ام هم همیشه تکمیل کتاب هایی بودند که نیمه کاره مانده اند. کتاب هایی که در فرآیند نگارش به نوشتن کتاب های دیگری می انجامیدند و نظم برنامه ریزی مرا به هم می زدند. به سخن دیگر برنامه ریزی ام غلطان می شد.

### ادراک پروژه های از عمر

تا همین چند سال پیش، در نگاهم هر سال یک پروژه بود که باید به نتایجی می رسید، رفته رفته به این پرسش رسیدم که زندگی چگونه پروژه های است که پایانش معلوم نیست؟ ما آدمیان در این جهان ناپایدار، اگزیت (یا به قول احمد فردید، تقرر ظهوری)<sup>1</sup> کرده ایم، آن هم در سرزمینی که بی ثباتی شاخصه اصلی اش بوده و هست پروژه مداری زندگی چه معنایی دارد؟ سرانجام به این جواب رسیدم زندگی یک نبرد چریکی است با در جبهه های گوناگون زندگی با فعالیت های احتمالی و نه قطعی. حالا خدا آگاهست میزان احتمال رخداد هر فعالیت چقدر است، اما هرچه هست ما در ابهام دارای امکان ها و فرصت هاییم. ابهام آینده، چالش ژرفی است که بهانه به دست نفس تنبل و مسئولیت گریز آدمی می دهد تا به کارهای منسجم و دقیق تن ندهد. بگذریم بعدها که با مفهوم عدم قطعیت در فیزیک کوانتوم آشنا شدم، دریافتم که رویکرد

<sup>1</sup> لغت existence در اصل واژه های مرکب از دو واژه لاتین «ex» و «sise» است. واژه لاتین «ex-sistere» به معنای «برجسته بودن»، «طلوع کردن»، «بیرون آمدن»، «ظاهر شدن»... است. این واژه تا مدت ها در مورد خداوند به کار می رفته که ظهور دارد، پدیدار است و نیازی به دلیل و برهان ندارد و همچون خورشید می درخشه و در همه جا حضور دارد.

سناریونگری و زیگزاگی حرکت کردن در زندگی، می‌تواند ما را از افتادن در دام بسیاری از درهم‌ریختگی‌ها و آشفتگی‌ها در امان دارد.

باری، صبح امروز فکر می‌کردم آدمی باید آن شادی و هیجان کودکانه را به شادمانی آمدن بهار تبدیل کند. بهار، کم‌حادثه‌ای در هستی ما آدمیان نیست. تصور کن صورت خفته جهان، با آمدن اسفند خمیازه کشیدنش آغاز می‌شود تا چهره خود را در چشمه طراوت بهاری بشوید. اما اسفند هر سال - ماه سرسام ایرانیان شده است. سالیانی است که سعی می‌کنم آمدن این ماه را با مشغول‌سازی ذهنم حس نکنم. چه ابله‌هاند بسیاری از این مردم که در این ماه تورم می‌سازند و مقدمات مرگ و جدال.

بسیار سال است که از شوروشوق کودکانه‌ام برای آمدن عید گذشته‌است. در یاد دارم از آغاز نوجوانی یکسره بر هرچه رسم و رسوم بوده شک کردم و بسیاری از آنها را زیرپا گذاشتم و بعدها نقدهایی از منظر توسعه هم بر آنها نوشته‌ام.

### پروژه‌ای به نام تعالی خویشتن

در چند سال اخیر فیلم‌های کودکان در فضای مجازی را که می‌بینم که برای تصاحب غذا و اشیا همدیگر را می‌زنند، مرا به این به باور رسانیده‌است که آدمی با مجموعه‌ای از نیروها، استعدادها و کشش‌های متضاد و متعارض به دنیا می‌آید. انسان مجموعه‌ای (انبوخته/گردآورد) رازآلود و پیچیده از قابلیت‌های متضاد است. توانمندی‌های بالقوه‌ای که تا محیط و خودش با آنها چه کنند و چه مقدار از آنها در چه جهتی پدیدار و نمودار شوند. البته این فهم از انسان را مدیون داستان مولوی<sup>۱</sup> و ابیات زیر از مثنوی هستم او ابتدا می‌گوید:

در حدیث آمد که یزدان مجید  
خلق عالم را سه گونه آفرید  
یک گره را جمله عقل و علم و جود

<sup>۱</sup> «در ویرانه یک چندی سگان بر همدیگر خفته بودند. همانا که سراج‌الدین تتری فرمود که: «این بیچارگان چه خوش اتحادی دارند و چه خوش خفته‌اند و بر همدیگر چفسیده‌[چسبیده]! [مولانا] فرمود که: «آری، سراج‌الدین اگر دوستی و اتحاد ایشان را خواهی که دریایی، جیفه و جگربندی در میان ایشان انداز تا حال ایشان را کشف کنی، همچنین حال اهل دنیا و مالپرستان برین منوال است که می‌بینی؛ وقتی که عرضی و غرضی در میان نیست بنده و محبّ یکی دیگرند و چون محقّری (مال دنیای ناچیزی) از عرض دنیا در میانه درآید عرض چندین ساله را به باد دهند و حقّ ممالحت را به یک‌سو نهند؛ پس اتفاق اهل نفاق، نقایق (خیر و سودی) ندارد و همین مثال است که می‌بینی.»

(نک: مقیم دل، انتشارات هم‌رخ از نگارنده.)

آن فرشته‌ست او نداند جز سجود  
نیست اندر عنصرش حرص و هوا  
نور مطلق زنده از عشق خدا  
یک گروه دیگر از دانش تهی  
هم‌چو حیوان از علف در فریبهی  
او نبیند جز که اصطلب و علف  
از شقاوت غافلست و از شرف  
این سوم هست آدمی‌زاد و بشر  
نیم او ز افرشته و نیمیش خر  
نیم خر خود مایل سفلی بود  
نیم دیگر مایل علوی بود

او سپس بر پایه ویژگی‌های منفی که خدا در قرآن برای انسان برشمرده است، می‌گوید:

**در وجود ما هزاران گرگ و خوک  
صالح و ناصالح و خوب و خشوک  
حکم آن خو راست کان غالب‌ترست  
چونک زر بیش از مس آمد آن ز رست**

در دنباله فکرهای صبح، عصر به اینجا رسیدم که کاشکی آدمی برای سال جدیدش پروژه اصلی‌اش تعالی خودش باشد. دقیق‌تر بگویم آدمی تمامی کارهایی که می‌کند جملگی برای آن باشد که چندگامی در مسیر انسانیت جلوتر برود. حالا به کجا برسد؟ پرسشی است که هم می‌توان به آن پاسخی اومانیستی داد و هم اعتقادی. هرچه هست به یک موفق مضطرب تبدیل نمی‌شود. به موفقیت‌هایش، رضایت خاطر نیز می‌افزاید. به یک خوشبخت از دید ساده اندیشان و یک بدبخت در نزد خود تبدیل نمی‌شود.

### قهرمانی یا پهلوانی؟

به نظر می‌آید اولین کاربرد واژه قهرمانی در ادبیات پارسی توسط ناصر خسرو باشد:

**اگر اشتر و اسپ و استر نباشد کجا قهرمانی بود قهرمان را**

ترکیب واژه قهرمانی عربی نمی‌نماید هرچند **قهر** در آن می‌تواند عربی باشد اشاره به کوشش و مبارزه جدی. در **سفر قهرمانی** هر انسانی که رنج زندگی را بر خود هموار کرده و گامی در جهت معنادار کردن زندگی خویش بر می‌دارد در رسته قهرمانان خواهد بود. قهرمانان کسانی هستند که در هشیار یا ناهشیار در

جستجوی پاسخ این پرسش‌ها بر می‌آیند که: برای چه زندگی می‌کنیم؟ یا ارزش زیستن در چیست؟ یا چگونه زیستنی ارزش این رنج را خواهد داشت؟ من کیستم؟

تا آنجا که فهمیده‌ام سفر قهرمانی یک جور معنایابی ذهنی است. به نظر نوعی واکنش به نیهلیسم است با توسل به اسطوره در جهان رازدایی شده مدرن. اما پهلوانی نوعی به میدان درآمدن با منش اخلاقی است. ما در فرهنگ ایرانی، چیزی به نام **قهرمانی** آنگونه که جوزف کمبل و دیگران می‌گویند به نظر نداریم (البته باید بررسی جدی و مشورت کنم با صاحب‌نظران) بلکه **پهلوانی** داریم. حتی مولانا این واژه را به وادی عرفان می‌برند و می‌فرمایند:

### عشق کار نازکان نرم نیست / عشق کار پهلوانست ای پسر

در فرهنگ ایرانی تحولات روحی بیشتر با کلمه **سیروسلوک** بیان می‌شود هرچند سفر هم بکاررفته است. به نظر می‌رسد اصطلاح **سالک** **فکرت** در مصیبت‌نامه عطار به گونه‌ای هم‌راستایی با اصطلاح قهرمان دارد که البته باید بررسی بیشتری بکنم.

خوب رها کنم کلیات پروژه را بنویسم. چند سالی بود که از این پروژه مداری دقیق برای هر سال دست برداشته بودم اما احساس می‌کنم سال آینده وقت آن است که بهبود ماهانه دوازده خصلت منفی خود را در ابرپروژه‌ای به نام **سیر پهلوانی**<sup>۱</sup> در دستورکار قراردهم. شاید این تجربه را بتوانم بعد در آن کتاب نیمه‌کاره **سیروسلوک حرفه‌ای** (که می‌خواهم کوچینگ و منتورینگ فلسفی و اگزیزستانسیل)<sup>۲</sup> با رویکرد مدیریتی بسط دهم. یعنی سیر حرکتی را مدون کنم که نشان دهد چگونه می‌توان از مدیری که می‌توانیم آن را نوعی **قهرمانی** بدانیم به سوی رهبری که **پهلوانی** است میل کرد.

### سرانجام

خوب، خدا را شکر کلیات پروژه را نوشتم (پیوست) چه نفس‌گیر بود نوشتنش و چه کار دشواری در پیش است اجرایش؟! چه زیبا گفت که: بادبان‌ها را بکشید. آری سفر در پیش است به قول سپهری: «سفر دانه به گل». باید مدد هم‌نوایی بگیرم از پیربلخ که فرمود:

ژوزف کمبل (Joseph Campbell John) در کتاب «قهرمان هزار چهره» (۱۹۴۹)، کهن‌الگوهای هفده‌گانه را مطرح می‌کند و به نظرم خانم کارول پیرسون (Carol S. Pearson) دوازده‌تا را در سه مرحله زیر دسته‌بندی می‌کند:

- یکم: مقدمات و تدارکات سفر (معصوم، یتیم، حامی، جنگجو)
  - دوم: اجرا و برگزاری سفر (جستجوگر، عاشق، آفرینشگر، نابودگر)
  - سوم: بازگشت از سفر (جادوگر، حاکم، فرزانه، دلک)
- (باید نسبت میان نظر این دو را بررسی کنم)

<sup>۲</sup> هرچند می‌دانم در فضای عوام‌فریبی شبه علمی که در ایران همیشه رایج است فایده‌ای ندارد و نان عده‌ای در همین قلموز در کردن با این واژه هاست اما برای "کوچینگ"، "کوچ"، "کوچی" به ترتیب معادل‌های: "یاریگری"، "یاریگر"، "یاریجو" و برای "منتورینگ"، "منتور" و "منتی" "رایورزی"، "رایورز" و "رایجو" را پیشنهاد می‌کنم.

## قوت از حق خواهیم و توفیق و لاف

### تا به سوزن بر گنم این کوه قاف

واپسین روزهای اسفند ماه ۱۴۰۳

#### پیوست

#### کلیات پروژه:

### حماسه پهلوانی رهبری بر خویش

(سیروسلوک پهلوانانه)

#### هدف پروژه

اصلاح نقطه‌های ضعف و به تعبیر بهتر، بهبود نقطه‌های قوت خود در مسیر رهبری بر خویش.

#### مراحل پروژه

این پروژه یک بخش مطالعاتی دارد و یک بخش اجرایی که با رویکرد مهندسی همزمان ( Concurrent engineering) باید مدیریت بشود. یعنی طراحی و اجرای همزمان.

#### سازماندهی پروژه

در گام اول باید زشتی‌های رفتاری باید را فهرست کرد.

در گام دوم از بین آنها ۱۲ خصلت مهم را برگزید،

در گام سوم معنای علمی این ناهنجاری‌ها را هر ماه پژوهش کرد برای ماه بعد،

و در گام چهارم سراغ این موضوع رفت که خاستگاه‌ها و منشاءهای این رفتارهای زشت در من از کجا هستند؟ چه میزان از آنها میراثی است از نظام ژنتیکی‌ام، و چه بخشی از آنها رسوبات محیطی حاصل انفعال من بوده است و سرانجام آن که بی‌خردی‌ها و ضعف ارادی خودم نیز چه سهمی در این ضعف‌ها دارند.

در بخش اجرای پروژه هم قلمروهای این ضعف‌ها را باید در زندگی عملی خود تعیین کرد تا هر ماه عملیات بهبود و خودسازی را در آن ویژگی ضعیف آغاز نمود و تا پایان سال در قلمروهای مصداقی مشخص، اصلاح

آنها را در زندگی پیش برد. یعنی از ماه دوم، در عمل درگیر مبارزه با قلمروهای دو ویژگی نامطلوب شد و تا اسفندماه درگیر مبارزه با دوازده ویژگی بود که قلمروهایشان ماهانه پیچیده تر و سخت تر شده اند.<sup>۱</sup>

www.gholamrezakhaki.com

---

<sup>۱</sup> امروز عصر که فهرست اولیه دوازده گانه ویژگی های منفی خودم را تهیه می کردم به این نتیجه رسیدم در اجرای این پروژه برای که فروردین ماه از دست نرود و دوازده خوان اصلاح ناقص نشود خودم باید در ماه اول روی کامل گرایی / کامل خواهی ( کمال گرایی ناپهنجار / ناساز) تمرکز کنم. یعنی باید در همین چند روز باقی مانده، گام های چهارگانه را برای خوان اول بردارم تا بشود عملیات مهار کامل گرایی و کامل خواهی را در فروردین ماه آغاز کنم.